



## آموزه دوم: مست و هشیار



۱- مُحْتَسِب مستی به ره دید و گریبانش گرفت / مست گفت: ای دوست این پیراهن است افسار نیست  
**قلمرو زبانی:** قالب شعر: قطعه / درون مایه: ترسیم فساد و تزویر اجتماع / محتسب: ماموری که کار  
وی نظارت بر اجرای احکام دین بود / گریبان: یخه / افسار: عنان / **قلمرو ادبی:** وزن: فاعلاتن، فاعلاتن،  
فاعلاتن، فاعلن (رشته انسانی) // محتسب: نماد انسان دورو و فاسد / مست: انسان یکرو، پاکدل / گریبان،  
پیراهن: تناسب / است، نیست: تضاد / مست، است: جناس ناهمسان / این پیراهن است افسار نیست:  
کنایه از اینکه یقه ام را رها کن / مست: واژه آرای / ادبیات مناظره یا چالشی

**بازگردانی:** محتسب (مامور) در راه مستی را دید و یخه او را گرفت. مست گفت ای دوست، چیزی را که گرفته‌ای پیراهن است افسار  
نیست. (کنایه از اینکه یقه ام را رها کن.)

**پیام:** اشاره به برخورد تحقیرآمیز مأموران حکومتی است با متهم.

۲- گفت: مستی زان سبب افتان و خیزان می‌روی / گفت: جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست

**قلمرو زبانی:** زان: از آن، به این خاطر / افتان و خیزان: تلوتلو خوران / جرم: گناه، بزه / **قلمرو ادبی:** افتان، خیزان: تضاد / گفت،  
نیست: واژه آرای / هموار نبودن راه: کنایه از گستردگی فساد در جامعه  
**بازگردانی:** محتسب گفت تو مست هستی به همین دلیل تلوتلو خوران راه می‌روی. مست گفت گناه راه رفتن من نیست، راه صاف و  
هموار نیست.

**پیام:** فساد اجتماعی

۳- گفت می‌باید تو را تا خانه قاضی برم / گفت رو صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست

**قلمرو زبانی:** قاضی: دادرس / رو: برو / آی: بیا / **قلمرو ادبی:** بیدار: می‌تواند ایهام داشته باشد ۱- مقابل خواب، ۲- ناهشیار و مست /  
صبح، شب: تضاد / رو، آی: فعل امر، برو و بیا، تضاد  
**بازگردانی:** (محتسب) گفت باید تو را به خانه قاضی ببرم. مست پاسخ داد برو و بامداد بیا؛ زیرا قاضی نیمه شب بیدار نیست. (خود  
قاضی الان مست و ناهشیار است)

**پیام:** مسئولان به فکر آسایش و خوشی مردم نیستند.

۴- گفت: نزدیک است والی را سرای آن جا شویم / گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست؟



**قلمرو زبانی:** والی: حاکم، فرماندار، استاندار / سرا: خانه، منزل / را: اضافه گسسته (سرای والی) / شویم: رویم / والی از کجا در خانه خمار نیست: از کجا معلوم که والی خود در میخانه نباشد / خمار: می‌فروش (خانه خمار: میخانه) / پرسش انکاری / **قلمرو ادبی:** جا، کجا: جناس ناهمسان / است، نیست: تضاد / کنایه: از کجا ... نیست، او هم در حال خوشگذرانی است.

**بازگردانی:** (محتسب) گفت: خانه استاندار نزدیک است به آن جا می‌رویم. مست پاسخ داد: از کجا معلوم که خود استاندار اکنون در میخانه نباشد؟

**پیام:** فاسد بودن مسئولان جامعه

ارتباط معنایی دارد با: واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند / چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

۵- گفت: تا داروغه را گویم در مسجد بخواب / گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

**قلمرو زبانی:** داروغه: پاسبان و نگهبان، شب گرد / را: به معنای به / **قلمرو ادبی:** گفت، مسجد: تکرار / بخواب، خوابگاه: هم‌ریشگی (رشته انسانی)

**بازگردانی:** (محتسب) گفت تا سرنگهبان را با خیر کنم برو و در مسجد بخواب. مست گفت: مسجد جای افراد بدکار نیست.

**پیام:** بی توجهی و بی احترامی به اماکن مقدس (داخل شدن مست به مسجد)

۶- گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان / گفت: کار شرع کار درهم و دینار نیست

**قلمرو زبانی:** دینار: سکه طلا، واحد پول / وارهان: آزاد کن، نجات بده / شرع: راه دین، شریعت / درهم: سکه نقره، درم / درهم، دینار: تناسب

**بازگردانی:** (محتسب) گفت: پنهانی به من رشوه بده و خودت را آزاد کن. مست گفت: رشوه دادن در دین جایگاهی ندارد.

**پیام:** رواج رشوه خواری

۷- گفت از بهر غرامت جامه ات بیرون کنم / گفت: پوسیده است جز نقشی ز بود و تار نیست

**قلمرو زبانی:** از بهر: برای (هم آوا؛ بحر: دریا) / غرامت: توان، جبران خسارت مالی و غیر آن / **قلمرو ادبی:** جامه ات را بیرون کنم: کنایه، آن را از تو می‌گیرم / جامه، بود، تار: تناسب / بود، تار: تضاد / (جامه) جز نقشی ز بود و تار نیست: کنایه از «نخ نما بودن، فرسودگی و بی ارزشی»

**بازگردانی:** (محتسب) گفت: برای توان، لباس را از تنت بیرون می‌آورم. مست پاسخ داد: لباس من پوسیده و نخ نما شده است و دیگر ارزشی ندارد.

**پیام:** ۱- رشوه خواری ۲- نشانه تهیدستی مردم



۸- گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه / گفت: در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست

**قلمرو زبانی:** آگه: مخفف آگاه / (افتادت): جابه جایی ضمیر؛ کلاه از سرت افتاد، در قدیم بدون کلاه و دستار بودن ننگ و بی ادبی به

شمار می‌رفت / در افتاد: افتاد / عار: ننگ، رسوایی، بدنامی / **قلمرو ادبی:** سر، کلاه: تناسب / مصراع دوم: تمثیل

**بازگردانی:** (محتسب) گفت: آیا آگاه نیستی که کلاه از سرت افتاده است (تعادل نداری). مست پاسخ داد: در سر عقل باید باشد. کلاه

نداشتن عیب و ننگی به شمار نمی‌رود.

**پیام:** توجه نکردن به ظاهر

ارتباط معنایی دارد با بیت: « تن آدمی شریف است به جان آدمیت / نه همین لباس زیباست نشان آدمیت»

۹- گفت: می بسیار خوردی زان چنین بی خود شدی / گفت: ای بیهوده گو حرف کم و بسیار نیست

**قلمرو زبانی:** می: باده، شراب / زان: از آن، به این خاطر / بیهوده گو: صفت فاعلی مرکب کوتاه (بیهوده گوینده) / **قلمرو ادبی:** کم،

بسیار: تضاد، واژه آرای: گفت

**بازگردانی:** (محتسب) گفت: شراب زیاد نوشیده‌ای به همین دلیل مست و از خود بی خود گشته‌ای. مست گفت: ای انسان بیهوده گو

بحث کم و زیاد نوشیدن نیست. کار حرام، حرام است چه کم چه زیاد.

**پیام:** نفس خطا و حرام بودن مهم است نه مقدار ارتکاب آن

۱۰- گفت: باید حد زند هشیار مردم مست را / گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست

**قلمرو زبانی:** حد: مجازات شرعی، تازیانه / هشیار مردم: ترکیب وصفی و ارون (مردم هشیار) / **قلمرو ادبی:** مست، هشیار: تضاد /

هشیار: تکرار

**بازگردانی:** (محتسب) گفت: باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند. مست پاسخ داد: در این شهر یک هشیار به من نشان بده.

کسی در این شهر هشیار نیست.

**پیام:** فراگیر بودن فساد

ارتباط معنایی دارد با بیت: گر حکم شود که مست گیرند / در شهر هر آنچه (هرآنکه) هست گیرند

### پروین اعتصامی

**تمثیل** در لغت به معنای «تشبیه کردن» و «مثل آوردن»، و نیز به معنای «نگاشتن پیکر و نمودن صورت چیزی» است و در اصطلاح

آن است که سخنور یا نویسنده به تناسب سخن خویش، حکایت، داستان یا نمونه و مثالی را یاد می‌کند تا از این راه، پیام خود را به

خواننده یا شنونده برساند. آنچه در این میان مهم است نتیجه تمثیل است که می‌تواند سرمشقی برای موارد متفاوت باشد.



## کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

۱- معنای واژه های مشخص شده را بنویسید.

اگر بدین حال تو را محتسب بیند، بگیرد و حد زند. (خواجه نظام الملک توسی) / محتسب: ماموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود / حد: مجازات شرعی، تازیانه

از بهر تو صد بار ملامت بکنم / گر بشکنم این عهد گرامت بکنم (مولوی) / گرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

۲- فعل های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

█ گفت: نزدیک است والی را سرای آن جا شویم / گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست؟  
شویم: رویم (فعل تام) // نیست: وجود ندارد (فعل تام)

█ زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست / در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست.  
نیست (نخست): نمی باشد (فعل اسنادی) / نیست (دوم): وجود ندارد (فعل تام)

**گوشزد:** «نیست» در بیت بالا دارای دو معنای نایکسان است؛ ولی به این دلیل که فعل است و نایکسانی معنایی آشکار نیست، ردیف به شمار می رود. فراموش نکنیم که ردیف واژه یا واژگانی است که پس از قافیه، عینا (از نظر لفظ و معنا) بازمی آید.

█ ریشه های ما به آب/ شاخه های ما به آفتاب می رسد/ ما دوباره سبز می شویم (قیصر امین پور)  
می شویم: می گردیم (فعل اسنادی)


۱- **فعل اسنادی:** دلدار مقیم دل ما شد چه بجا شد

۲- **فعل کمکی:** همان شاه پیروز چون کشته شد / به ایرانیان کار برگشته شد

۱- بگفت این و گریان سوي خانه شد (رفت)

۲- روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم (سپری شد)

۴- ندانی که ویران شود کاروانگه / چو برخیزد آمدش کاروانی (رفت و آمد)



**انواع «شد»**

۳- **فعل تام:**

اینستاگرام: [jafari.saeed.ir](http://jafari.saeed.ir)

تلگرام: @JS.ir

[www.jafarisaeed.ir](http://www.jafarisaeed.ir)

## قلمرو ادبی



۱- سروده زیر را از نظر شیوه گفت و گو با متن درس مقایسه کنید؛ سپس بنویسید این نوع گفت و گو در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟

۱- نخستین بار گفتش کز کجانی / بگفت از دار ملک آشنائی

قلمرو زبانی: دار ملک: پایتخت / آشنائی: عشق / قلمرو ادبی: قالب: مثنوی / وزن: مفاعیلن مفاعیلن فعولن [ت تن تن تن تن تن تن تن ت تن تن] (رشته انسانی) / دار ملک آشنائی: اضافه تشبیهی (عشق پایتخت است.) / جناس: بار، دار بازگردانی: (خسرو) برای نخستین بار به فرهاد گفت: کجایی هست؟ فرهاد گفت از پایتخت عشق هستم. پیام: عشق فرهاد

۲- بگفت آن جا به صنعت در چه کوشند / بگفت انده خرد و جان فروشند

قلمرو زبانی: صنعت: پیشه / انده: اندوه، غم / قلمرو ادبی: جناس: آن، جان / خرد، فروشند: تضاد / واژه آرایبی: بگفت / واج آرایبی «ن» / انده خرد، جان فروشند: استعاره پنهان (اندوه مانند کالایی است که آن را می خردند) / انده خریدن: کنایه از تحمل کردن غم و اندوه / جان فروختن: کنایه از جان فشانی کردن بازگردانی: (خسرو) گفت: مردم در آن شهر چه می کنند. فرهاد گفت: غم عشق را می خردند و جانشان را بر آن عشق می دهند. پیام: جانفشانی دلشده

۳- بگفتا جان فروشی در ادب نیست / بگفت از عشقبازان این عجب نیست

قلمرو زبانی: عشقباز: عاشق / نیست (نخست): وجود ندارد [فعل تام] / نیست (دوم): نمی باشد [فعل اسنادی] / قلمرو ادبی: واژه آرایبی: بگفت / واج آرایبی «ن» / جان فروشی: کنایه از جان دادن، جان فشانی کردن بازگردانی: (خسرو) گفت: جان فروشی کار درست و بادبانه ای نیست. فرهاد گفت: این کار (جان دادن) از عاشقان شگفت نیست. پیام: جانفشانی دلشده

**گوشزد:** اگر «الف» اضافی باشد، در آن صورت می تواند یکی از معانی زیر را داشته باشد:

۱) الف دعا: منشیندا ۲) الف ندا: خدایا ۳) الف میانوند: کشاکش ۴) الف مناظره: گفتا ۵) الف بزرگداشت: بزرگا مردا ۶) الف مبالغه: خوشا

۴- بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟ / بگفت از دل تو می گویی من از جان

قلمرو زبانی: از دل: از ته دل / سان: گونه / حذف فعل به قرینه لفظی: می گویم / قلمرو ادبی: واژه آرایبی: دل / بگفت، می گویی: همزیستی (رشته انسانی) / جناس: سان، جان / بازگردانی: (خسرو) گفت: آیا از صمیم دل عاشق شده ای؟ فرهاد گفت: تو می گویی که من از صمیم دل عاشق شده ام، ولی من سراسر وجودم عاشق اوست. پیام: شدت عشق فرهاد

۵- بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک / بگفت آنکه که باشم خفته در خاک

قلمرو زبانی: مهر: عشق / خفته: خوابیده / حذف جمله به قرینه لفظی: دل از مهرش پاک می کنم. / قلمرو ادبی: خفته در خاک: کنایه از مرده / واژه آرایبی: بگفتا، بگفت / جناس: پاک، خاک / دل از مهر کسی پاک کردن: کنایه از فراموش کردن عشق کسی / خاک: مجاز از گور بازگردانی: (خسرو) گفت: کی از عشق شیرین صرف نظر می کنی؟ (فراموش می کنی؟). فرهاد گفت: آن زمان که بمیرم.



**پیام:** شدت عشق فرهاد

### ۶- بگفت او آن من شد زو مکن یاد / بگفت این کی کند بیچاره فرهاد

**قلمرو زبانی:** آن: مال / زو: از او / مرجع «این»: یاد نکردن / **قلمرو ادبی:** جناس: او، زو / واژه آرایبی: بگفت / واج آرایبی «ن» / پرسش انکاری در مصراع دوم  
**بازگردانی:** (خسرو) گفت: شیرین مال من است. دیگر به فکر او نباش. فرهاد بدبخت گفت: من بیچاره این کار را هرگز نمی توانم نکم. (هرگز نمی توانم او را فراموش کنم.)  
**پیام:** خاموشی فرهاد

### ۷- چو عاجز گشت خسرو در جوابش / نیامد پیش پرسیدن صوابش

**قلمرو زبانی:** عاجز: ناتوان، درمانده / نیامد: نبود / صواب: درست (هم آوا؛ ثواب: پاداش) / جهش ضمیر در مصراع دوم (بیش پرسیدن اش درست نبود) [مرجع آن، خسرو است.] / **قلمرو ادبی:** جناس: جواب، صواب / تضاد: جواب، پرسیدن  
**بازگردانی:** هنگامی که خسرو از حاضر جوابی فرهاد درمانده شد، درست ندید که از او بیشتر پرسش کند.  
**پیام:** درماندگی خسرو در مقابل فرهاد

### ۸- به یاران گفت کز خاکی و آبی / ندیدم کس بدین حاضر جوابی

**قلمرو زبانی:** خاکی و آبی: هر هستموند ساخته شده از خاک و آب [ی: نسبت] / «ی» در «حاضر جوابی»: حاصل مصدر / **قلمرو ادبی:** آبی و خاکی: مجاز از انسان یا هر جاننداری، تناسب  
**بازگردانی:** (خسرو) به دوستانش گفت: در میان جانداران، هیچ موجودی را به این حاضر جوابی ندیده ام.  
**پیام:** حاضر جوابی فرهاد

هر دو متن پرسش و پاسخ یا گفتاگفت است. در ادبیات به این گونه شعر «مناظره» یا «ادب چالشی» گفته می شود. البته متن درس اجتماعی است و شعر نظامی عاشقانه است.

### ۲- متن درس از نظر شیوه بیان جد یا طنز با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

با محتسب عیب مگویید که او نیز / پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است  
 هر دو نوشته به طنز (شیوه بیان) دستیاران حکومتی را به ریشخند می گیرد و ایشان را به فساد و رشوه خواری متهم می کند.

## قلمرو فکری

۱- هر یک از مصراع های زیر بر کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان = (پاره خواری، رشوه خواری)

گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست = (رواج فساد و کژروی در جامعه)

۲- در هر یک از بیت های زیر بر چه موضوعی تأکید شده است؟

بیت هشتم	برتری خرد بر آراستگی ظاهری
بیت نهم	کار حرام، ناشایست است کم و زیاد آن مهم نیست.

۳- درباره ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت های زیر توضیح دهید.



■ دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی / من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم (حافظ) / تزویر: دورویی  
به دورویی و دورنگی دستیاران حکومتی اشاره دارند.

■ گفت مست: «ای محتسب بگذار و رو / از برهنه کی توان بردن گرو؟» (مولوی) /  
گرو بردن: پیروز شدن در شرط بندی چنانکه مستحق گرفتن گرو شود. / گرو بستن: شرط بندی کردن؛ شرط بستن

به زورگویی، فساد و رشوه خواری دستیاران حکومتی و تنگدستی مردم اشاره دارند.

## شعر خوانی: در مکتب حقایق

۱- ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی / تا راهرو نباشی کی راهبر  
شوی

قلمرو زبانی: بی خبر: ناآگاه / صاحب خبر: دل آگاه، دارنده خبر / راهرو:  
رهرو، سالک (امروزه در معنای دالان، دهلیز) / قلمرو ادبی: قالب: غزل /  
وزن: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (رشته انسانی) / بی خبر، صاحب خبر:  
تضاد / واژه آرایبی: خبر / راهرو، راهبر: شبه اشتقاق (رشته انسانی) (امروزه  
به معنای دالان) / راهبر: رهبر، پیر / تناسب/ پرش انکاری

بازگردانی: ای ناآگاه از معرفت و عشق! بکوش تا عارف و آگاه شوی؛ تا  
سالک و رونده راه حقیقت نباشی و مدتی از دل آگاهان پیروی نکنی، چگونه  
می‌توانی به مقام ارشاد و پیشوایی برسی؟

پیام: تشویق به سلوک

۲- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق / هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

قلمرو زبانی: مکتب: دبستان، آموزشگاه / حقایق: حقیقت، در اینجا حقایق عرفانی / پیش: نزد / ادیب: ادب دان، ادب شناس، سخن  
دان، در اینجا آموزگار و مرئی / هان: آگاه باش / قلمرو ادبی: پسر: استعاره از رهرو نازآمده / پدر: پدر روحانی، استعاره از پیر و  
راهبر / پدر، پسر: تناسب، جناس ناهمسان / واج آرایبی: «ش»، «پ»

بازگردانی: ای پسر! آگاه باش و بکوش در دبستانی که حقایق ایزدی را آموزش می‌دهند، نزد آموزگار عشق درس بیاموزی و روزی  
به مقام راهبری برسی و کارآموده و باتجربه گردی.

پیام: کوشش برای رسیدن به مقام پیری

۳- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

قلمرو زبانی: چو: مانند / کیمیا: ماده‌ای فرضی که به وسیله آن می‌توان هر فلز پست مانند مس را تبدیل به زر کرد، اکسیر / زر: طلا /  
قلمرو ادبی: مس وجود، کیمیای عشق: اضافه تشبیهی / دست شستن: کنایه از دست کشیدن، رهاکردن / چو مردان ... تشبیه / مردان



ره: مجاز از رهروان پایدار، سالکان پایدار / زر شوی: تشبیه رسا / مس، کیمیا، زر: تناسب / بشوی، شوی: شبه جناس / واج آرایبی: «ش»، «ی» / تضاد: مس، زر

بازگردانی: ای ناآگاه! مانند مردان راه عشق، وجود بی ارزشت را که مانند مس است، رها کن و دست از دلبستگی‌های مادی بردار تا به کیمیای عشق برسی و وجودت مانند طلا ارزشمند گردد.

**پیام:** رها کردن دلبستگی‌ها

#### ۴- خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد / آن گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

قلمرو زبانی: آگاه / قلمرو ادبی: خواب و خور: مجاز از امور دنیایی و آسایش و رفاه / خویش، بی خواب و خور: واژه آرایبی / بی خواب و خور شدن: کنایه از رنج و سختی کشیدن، رها کردن دلبستگی‌ها / واج آرایبی: «خ»، «ر» /

بازگردانی: رفاه و دلبستگی به امور دنیا تو را از جایگاه انسانی ات دور کرده است؛ زمانی به مقام حقیقی خود می‌رسی که رنج بکشی و همه دلبستگی‌های مادی را رها کنی.

**پیام:** رها کردن دلبستگی‌ها

#### ۵- گر نور عشق حق بر دل و جانت اوفتد / بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

قلمرو زبانی: حق: خداوند / اوفتد: بیفتد (اینجا، بتابد) / بالله: به خدا سوگند (حذف: می‌خورم) / کز: که از / فلک: چرخ، آسمان / خوب: زیبا / قلمرو ادبی: نور عشق: اضافه تشبیهی / نور حق: اضافه استعاری، خداوند مانند خورشید است / دل، جان، عشق: تناسب / آفتاب: مجاز از خورشید / نور، آفتاب، فلک: تناسب / واج آرایبی: «ر»، «ت»

بازگردانی: اگر نور عشق ایزدی بر دل و جانت بتابد، سوگند به خدا که از خورشید آسمان هم زیباتر و پرنورتر خواهی شد.

**پیام:** طلب عشق الهی

#### ۶- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر / کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

قلمرو زبانی: دم: نفس / غریق: غرق شده / بحر: دریا (هم‌آوا؛ بهر: بهره) / گمان بردن: گمان کردن / قلمرو ادبی: دم: مجاز از لحظه / بحر خدا: استعاره، حقایق و عشق الهی مانند دریا است / آب هفت بحر: استعاره از امور مادی / واژه آرایبی: بحر / یک مو: مجاز از اندک / تر شدن: کنایه از آلوده شدن / غریق، دریا، تر شدن: تناسب / واج آرایبی: «ب»، «ر» / غرق شدن در دریای الهی: به مقام فنای فی الله رسیدن

بازگردانی: لحظه ای در دریای بیکران عشق الهی غرق شو و به مقام فنای حق برس و گمان مکن اگر در هفت دریای پهناور بیفتی سر مویی وجودت آلوده گردد.

**پیام:** فنای فی الله شدن، توکل کردن به خدا

#### ۷- از پای تا سرت همه نور خدا شود / در راه ذوالجلال چو بی پای و سر شوی

قلمرو زبانی: ذوالجلال: صاحب بزرگی، خداوند بزرگوار / قلمرو ادبی: از پای تا به سر: مجاز از همه وجود / پای، سر: واژه آرایبی، تضاد / نور خدا: اضافه استعاری / بی پای و سر شدن: کنایه از فقیر شدن و از دست دادن وجود مادی یا جانفشانی / شود، شوی: شبه

جناس





**بازگردانی:** اگر در راه خداوند شکوهمند همه هستی ات را از دست بدهی، نور عشق ایزدی، سراپای وجودت را فرامی گیرد.

**پیام:** جانفشانی در راه خدا

#### ۸- وجه خدا اگر شودت منظر نظر / زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

**قلمرو زبانی:** وجه: ذات، وجود (چهره، رخسار) / شودت: جهش ضمیر، «منظر نظرت شود» / منظر: چشم انداز، جای نگرستن / نظر: دید / زین: از این / نماند: نمی ماند / **قلمرو ادبی:** منظر، نظر: جناس، همپیشگی / شود، شوی: همپیشگی، شبه جناس / صاحب نظر: (کنایه) دارای بینش و آگاهی / واج آرای: «ش»، «ن» / واژه آرای: نظر

**بازگردانی:** اگر نور خداوند پیشاروی تو قرار گیرد، به یقین از این پس دارای بینش و آگاهی خواهی گشت.

**پیام:** به دست آوردن معرفت الهی / شهود و کشف

#### ۹- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود / در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

**قلمرو زبانی:** بنیاد: پایه؛ اصل؛ شالوده / زیر: بالا / **قلمرو ادبی:** بنیاد هستی: استعاره پنهان، خانه‌ای که بنیاد و زیرساخت دارد / زیر و زبر شدن: کنایه از دگرگون و نابود شدن / زیر، زیر: تضاد، شبه جناس / واج آرای: هیچ در دل نداشتن: کنایه از نترسیدن و نگران نبودن، تصور نکردن / شود، شوی: همپیشگی، شبه جناس / واژه آرای: زیر، زبر / تناقض / زیر، زبر: شبه جناس

**بازگردانی:** اگر در راه عشق خدا وجودت دگرگون و نابود شود و هستی و دل بستگی‌های این جهانی تو از بین برود، از این دگرگونی بیمی به خود راه مده.

**پیام:** نهراسیدن از نابودی در راه خدا، توکل کردن به خداوند

#### ۱۰- گر در سرت هوای وصال است حافظا / باید که خاک درگه اهل هنر شوی

**قلمرو زبانی:** گر: اگر / هوا: هوا و هوس، میل / وصال: رسیدن، رسش / حافظا: ای حافظ، منادا و حرف ندا / هنر: فضیلت / **قلمرو ادبی:** سر: مجاز از اندیشه / خاک شدن: تشبیه (کنایه)، نهایت فروتنی / واج آرای: «ر» / ایهام تناسب: هوا، خاک

**بازگردانی:** ای حافظ! اگر در آرزوی رسیدن به معشوق هستی، باید در برابر اهل فضیلت و کمال، فروتن و خاکسار باشی.

**پیام:** فروتنی در برابر هنرمندان

حافظ (۷۲۵-۷۹۲ ه. ق.)

### درک و دریافت

۱- برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را برمی‌گزینید؟ دلیل خود را بنویسید. - لحنی آموزشی و تعلیمی مناسب است؛ زیرا

سخنور در این غزل در پی آموزش خوانندگان و رهروان است.

۲- مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت های زیر را بیان کنید.

(الف) بیت های سوم و پنجم: رها کردن دل بستگی به جهان مادی

(ب) بیت های ششم و نهم: توکل کردن به خدا